

## رخساره ازل

آدم در بطن تو آگاه و بیدارم کنی  
از چنین آوای خوش مست و پیدارم کنی

چون که یک نیم از تو و زونهای معروفت بید  
سگداز از چنین نظمی تو را آورد پید

در جوار عالمان پیوسته هجی شد دولت  
برگ سبزی را تو آموختی در مکتبت

رانده شد آخربه آغوشش اندر تیس جوان  
بر پامین برفت و باندا ایران مرکز نمان نمان

بخوانند ارومیه و خسر زونش را بنام  
کدازه، توف و آتششان در زبان عوام

آذیت و پلاژ بلند قامتی در دلش  
بخوان پور فرمیتیک چنین، هستی نانش

دگر رانش در ژور ایک و تریاس  
سبب شد سنجج به سیرجان پر آوازه و خاص

چو آن شیل قرضه آتششان نشست  
ز دور دست به سازندقم نامی و تخف گشت

بیدین جای توده دهد در دلش  
که معکوس و راست کرد، همواره آن حرکتش

گذر از دل پر خروش زمین  
زیمه در خید موده با عنصری پر شین

سالمافس میکشد پلکانی و روباز  
با سپیرت و کالکوپیرت حیاتش شد آغاز

ز قلب مامورف بی و کمر	به ماهور رکنی و پر کامبرین، به کانی زر
چو شکل رکه، رکه باشد تن و قاتش	کوار تر و سپرت برش، هیدر و تر مال بدان آیتش
چو کردش کند در شکن های مخروط و فک	آمد حاصل ز تغلیظ و موخن به جانش شد حک
ز آتششان اوسن به نائین و بابک	پی اش که بزرگ و کمی توده های نفوذی کوچک
نشست انیولیت نائین در امتداد سه زون	تیس و خرده ایران مرکز در این رخنمون
چه خوش ژرفای بی همتا و مغناطیس نامت	همی بگنجد در آرزوی لمس حامت
فلک مجذوب و حیرانش در این است	که نیت آحک مارنی و قلبت آذین است
تو ترکیبی ز چاه و دره و حیوان و حشی	تو بالا آمدی از پلکان باروی بازت می در خشی
تت در آسای خود شکن آخر خدا شد	ز فخر، مکنیت و دیگر می مهرت جدا شد
میان سبز و آبیهای زیاده اوسن	مس سرچشمه ایران که سرشار از حاسن
از ارومیه - دختر به ایران مرکز چو زاد	بدارد به زاکرس، جنوب غرب کرمان نژاد
گر انودیوریت و ولکان رسوبی منیران شدت	تو گشتی وسیع و فرسایش آمد و گرسان شدت
نشستی تو در پیش آشکار آتششان و رسوبی	کرفتی به آغوش دایلمهای فلدسار نفوذی
ز فلدسار، کانی رس، اپیدوت، پیرت	همی پروپلیتیک، فلیک، آرژیلیک و پتاسیک
به شکل رکه، بیضی و پلکانی به سطح آمدی	کنارت طلا و مولیبدن، ز دنیا به مدح آمدی

شکستی در آن سنگ شکن تا که تنها شوی

تت غرق آتش، با عیاری که بالا شوی

نوید بادت ز وصف هر مزو آبی نیش

به سرتاسر کران و موج بی تاب. حمیش

به پای آدمی انداخته فرشتش

به خاک سرخ زیبایی منتش کرده نقشش

به کنبه های معروف نمک یکچ در این خاک

به یاد آهک بودار و پرتوزای پر بک

ز باز تاب او لثیر است در دل کوه

از این در کران کنجی است ز حر سو

خوش است تکرار تو آوای حرور

کنارت عالمی دیگر شود تکرار مرموز

معصومه اقبالی (فانوس)